

هو العليم

تحليل و تبیین علّت تشخّص وجود

نقد دیدگاه مشهور و بیان نظریّه مختار

سلسله دروس خارج اسفار اربعه - السّفر الاوّل ،
المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلی، المنهج الاوّل،
الفصل الخامس، فی أنّ تخصّص الوجود بماذا -

جلسه سی و ششم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بیان مصادیق شئون ذاتیه وجود

صحبت در مراتب طولیه وجود بود. عرض شد؛ آنچه در عالم وجود از حیث رتبه، در سلسله طولیه قرار می‌گیرد از شئون ذاتیه خود وجود است نه چیزی منحاز و جدای از آن. یعنی به عبارت دیگر، شدّت و ضعف، تقدّم و تأخّر مرتبه وجودی وجود، اولیت و اولویت، علیّت و معلولیت، از شئون ذاتیه نفس وجود بوده و جدای از آن نیست. و همین‌طور - خلافاً للقوم - آنچه که در مرتبه عرضیه قرار می‌گیرد از موجودات و تکیّف وجود به کیف‌های مختلف، و تکمّم وجود به کم‌های مختلف، و به معروضیّت درآمدن وجود به اعراض مختلفه، تمام اینها از شئون ذاتیه وجود هستند و جدای از آن نیستند.

ریشه تشخیص در سلسله طولیه و عرضیه

و لهذا، مطلبی که در اینجا مرحوم حاجی

- رضوان الله تعالى عليه - هم در حاشیه ذکر کرده‌اند^۱
 علّت تغییر عنوان تشخّص به تخصّص است ولی
 درواقع ضرورتی برای این تبدّل وجود ندارد. [حالا
 صحبت در این است که] ریشه تخصّص یا تشخّص
 یا امتیاز چیست؟ آیا همان‌طوری که مرحوم آخوند
 در اسفار علّت تخصّص و تشخّص را شدّت و
 ضعف و تقدّم و تأخّر می‌دانند است، و یا علّت
 تخصّص و تشخّص در سلسله عرضیه عبارت است
 از عوارضی که مُنبعث از ماهیّات می‌شود، اگرچه در
 مرحله وجود خارجی، اتّحاد هوهوی^۲ و اتّحاد
 ماهوی و اتّحاد تعینی به حمل شایع دارند. البتّه
 در صورتی که اعراض را لا بشرط فرض کنیم.

دو لحاظ «لا بشرط» و «بشرط لا» برای اعراض

چون اعراض به اعتبار عقل و تأمل عقلی بر دو

قسم هستند:

گاهی اوقات اعراض را و به‌طور کلی انواع و

فصول و صورت و مادّه را لا بشرط فرض می‌کنند که

^۱ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴، تعلیقه ۱.

^۲ این همانی. (محقق)

در آن صورت، در قضایای حملیه با موضوع اتّحاد دارند؛ مثل اینکه می گویند: **زید متکّم، زید متکّیف**، **الانسان متکّم، و متکّیف، الانسان مضاف**، **الانسان ذو مکان، الانسان ذو زمان**. در صورتی که زمان و مکان و اعراض لا بشرط [از] صدقش بر موضوع اخذ بشوند می توانند عرضی واقع شوند، یعنی عرضی خارج محمول، مثل «**زید قائم**» که قائم با زید در عالم خارج اتّحاد دارد، اما از نقطه نظر ماهوی بین آنها تفاوت وجود دارد.

اما گاهی اوقات اعراض را بشرط لا اخذ می کنند، یعنی **نفس العرض** را به عنوان عرضیت و بدون حمل او بر موضوع در نظر می گیرند و آن را تنها و بدون موضوع فرض می کنند و برای آن حساب جداگانه ای باز کرده و یک معنای استقلالی تصوّر می کنند. در این صورت بر موضوع حمل نمی شود مگر به حمل موافات و اشتقاق و امثال ذلک؛ [من باب مثال] در «**زید عدل**» می گوئیم: «**زید ذو عدل**» چون عدل بشرط لا اخذ شده است. پس «**زید عدل**» معنا ندارد مگر اینکه عدل را به معنای **عادل** بگیریم و [یا] لا بشرط.

در هر صورت، به اعراض تسعه‌ای که بشرط‌لا
 اخذ شده‌اند، به لحاظ استقلالی نگاه می‌کنیم و وقتی
 که لحاظ، لحاظ استقلالی شد - همان‌طور که مرحوم
 حاجی در حاشیه می‌فرمایند - چگونه ممکن است
 که مشخص برای وجود شود؟! چون عرض بعد از
 تحقق موضوع عارض می‌شود نه قبل از آن. و [حالا]
 فرض ما این است که وجود منبسط به چه نحو
 تشخیص پیدا می‌کند؟ ما سراغ علت می‌گردیم،
 نه اینکه ببینیم حالا که این وجود تشخیص پیدا کرد چه
 عوارضی بر آن حمل می‌شود؛ چون بالأخره این
 وجود در مکان و زمان است، و بروز زمان، مکان،
 متی، این، اضافه، جده و... رتبه بعد از تحقق
 موضوع است. یعنی وجود رتبه باید تحقق پیدا کند
 نه زماناً. و تقدّم موضوع بر اعراض تقدّم طبعی است
 نه تقدّم خارجی. بنابراین در اینجا این اعراض
 نمی‌توانند مشخص باشند.

عدم علیّت اعراض نسبت به تشخیص وجودات

آن وقت اینها فقط جنبه حکایی دارند و علت
 برای تشخیص نیستند. یعنی اگر وجودی در خارج

تحقق پیدا کند، صرف وجودش و بودنش در زمان خاص، حکایت از یک وجود می‌کند؛ نه اینکه بودن در این زمان، علّت وجود زید بشود، علّت چیز دیگری است. بله، وقتی که در این زمان تشخص پیدا کرد ما از بودن زید در این زمان، از بودن زید در این مکان و از بودن زید به اضافه نسبت به این جهات، پی می‌بریم که زید باید تحقق خارجی داشته باشد. آیا سواد و بیاض علّت وجود زید هستند یا نه، موضوعیت زید علّت برای وجود سواد و بیاض است که لا بشرط اخذ شده است؟ بنابراین نمی‌توانیم اعراض را - چه بشرط لا و چه لا بشرط - علّت برای تشخص بدانیم. و همان‌طور که مرحوم حاجی در اینجا اشاره‌ای کرده‌اند، اعراض جنبه حکایی دارند و حق هم با مرحوم حاجی است. ایشان متوجّه این نکته بوده‌اند.

البتّه بعد از اینکه وجودی متشخص شد می‌توان به اعتبارات عقلی، یک سری اعراض را از آن انتزاع کرد. اگر ارتباط آن را با جهات خارج لحاظ کردیم اضافه را انتزاع می‌کنیم، اگر کیف آن را لحاظ کردیم تکّیف آن را انتزاع می‌کنیم، اگر کمّ آن را لحاظ کردیم

تکمم آن را انتزاع می‌کنیم، اگر موقعیت و سر و بدن و دست و پای آن را لحاظ کردیم وضع آن را انتزاع می‌کنیم، اگر انتساب آن را به جهات دیگری که جنبه ملکیت دارد لحاظ کردیم جده را از آن انتزاع می‌کنیم، و هلمّ جرّاً.

بله، اینها بعد التشخص زید، لا قبل التشخص زید و لا بنحو العلیة لتشخص زید، انتزاع می‌شوند. پس علّت تشخص، در سلسله عرضیه نمی‌شوند.

علّیت تقدّم و تأخّر نسبت به تشخص مراتب وجود

در سلسله طولیه هم خود تقدّم و تأخّر علّت تشخص است؛ یعنی یک وجود وقتی در مرتبه مافوق قرار می‌گیرد، همین در مرتبه مافوق قرارگرفتن، علّت برای تشخص آن است. چون وجودات عقول مفارقه و یا مفارقات نوریّه دارای جنس و فصل نیستند، جنس و فصل آنها انیت^۱ آنها

^۱ وجود و تحقق (محقق).

است، ماده و صورت ندارند، پس شدّت نوریّه و ضعف نوریّه و تقدّم رتبی بر تأخّر رتبی مرتبه دیگر، علّت تشخّص آنها است. یعنی همین که اینها در این رتبه پایین تر واقع شده‌اند، علّت تشخّص آنها است. این که در رتبه پایین واقع شده است علّت تشخّص است، چیز دیگری غیر از این، نمی‌خواهیم.

اشکال بر علیّت تقدّم و تأخّر نسبت به تشخّص وجود

حالا اگر سؤال شود که تقدّم و تأخّر از مقوله اضافه هستند و مقوله اضافه بعد از تحقّق موضوع، عارض بر این موضوع می‌شود و قطعاً در تقدّم رتبی یک وجود بر وجود دیگر، جنبه نسبت لحاظ شده است، پس چطور ممکن است که علّت برای خود آن موجود بشود [در حالی که پس از آن موجود، محقق می‌شود]؟! ^۱ یعنی چطور ممکن است که علّت موجودیّت آن موجود بشود و موجودیّت آن موجود، عبارتۀ اخرای تشخّص و عبارتۀ اخرای تخصّص و عبارتۀ اخرای تمیّز باشد؟!

^۱ چرا که این دور است. (محقق)

و یا همان‌طور در شدّت و ضعف هم این اشکال
وارد است. شما زمانی شدّت را به موضوعی انتساب
می‌دهید که در خارج وجود داشته باشد؛ آن‌وقت
می‌گویید: این [شیء] نسبت به آن [شیء] شدید،
قوی یا اقوی است و آن [شیء] نسبت به این [شیء]
ضعیف یا أضعف است این اقوائیّت و شدّت و تقدّم
از مقولات اضافه هستند و مقوله اضافه اگر از جهت
مفهومی نگاه بکنیم، از نظر مفهومی داخل در مقولات
است و وجود مقولات، وجود بالعرض است و
وجود بالعرض نسبت به وجود معروض و موضوع
خودش، تأخّر طبعی دارد. و **يعودُ الاشكال!**

[می‌توان گفت]: منظور از تقدّم، مفهوم تقدّم [و
تأخّر] نیست بلکه مصداق خارجی تقدّم [و تأخّر]
است نه لحاظ تقدّمیّت این [شیء] نسبت به آن
[شیء]؛ یعنی مفهوم در اینجا راه ندارد [بلکه] مرتبه
در اینجا لحاظ شده است، یعنی بودن وجود در این
مرتبه، علّت برای تشخّص آن است، البتّه ما کاری هم
به تقدّم و تأخّر هم نداریم. حالا ما اسمش را عوض
می‌کنیم.

تقوم مراتب وجود به خود مراتب

من باب مثال بخار آبی که از سطح دریا برمی خیزد و به طرف بالا می رود مراتبی را طی می کند. این بخار در هر مرتبه ای که قرار بگیرید، آن مرتبه تشخص برای آن بخار است؛ گاهی اوقات که انسان در آسمان پرواز می کند چند مرتبه از ابر را می بیند، یعنی یک مرتبه از ابر پایین است و وقتی بالاتر می رود می بیند که هنوز بالای سرش ابر وجود دارد، یک مقدار که بالاتر می رود به آن ابرهای بالاتر می رسد، و تازه به آنجایی می رسد که می بیند بالای سرش هنوز ابر است؛ این مراتب عدیده ابر هنوز هست. چرا این طور است؟ اگر ابر بالاتر از مرتبه اش پایین بیاید نابود می شود و اگر آن ابر پایین تر به مرتبه بالاتر برود نابود می شود. [پس] این بخار در هر مرتبه ای که قرار می گیرد مرتبه تشخص وجودی آن است؛ در یک مرتبه، یک نحوه ابر منعقد شده است و در مرتبه بالاتر یک مقدار منعقد شده است. پس نفس مرتبه، علت تشخص وجود است.

این مسئله تاحدودی اشکال را در سلسله طولیه برطرف می کند و موجب می شود که تشخص را به

شدّت و ضعف و یا به تقدّم و تأخّر نسبت بدهیم؛ به این نحوه؛ آن وجودی که خداوند از جنبه تجرّدی در آن بیشتر قرار داده است و جنبه تجرّدی اش شدیدتر است، همان شدّت تجرّدی نوریّه تشخّص آن را به وجود آورده است. بنابراین عقول مفارقه، ملائکه و تعبیرات مختلفه‌ای که در این زمینه شده است حکایت از این نکته می‌کنند که اگر وجودی در مرتبه مافوق قرار دارد به این علّت است که شدّت تجرّدی وجودیّه آن، اقتضای این را می‌کند و چون وجود آن مجردتر است لذا مافوق مرتبه پایین‌تر قرار دارد.

علّت وقوع شدّت و ضعف در وجود

پس شدّت تجرّد عبارت است از تشخّص آن؛ به نحوی که اگر آن شدّت را بردارید، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند، فقط همان وجود منبسط باقی می‌ماند و اصلاً در اینجا رتبه‌ای نیست، و یا اگر آن مرتبه مادون را بگیرید دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و همه یکی می‌شوند.

چونک بی‌رنگی اسیر رنگ شد *** موسیقی با موسیقی در جنگ شد^۱

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۱.

وقتی که این رنگ‌ها که عبارت است از اختلاف
سلسله طولیه در تقدّم و تأخّر و شدّت و ضعف و
بالا و پایین و تو و من برداشته شد، فقط یک وجود
باقی می‌ماند و همه بر سر یک کاسه و بر سر یک
سفره می‌نشینند. یک چیز است و همه چیز است،
همه چیز است و یک چیز است. تمام این دعوایها
به خاطر شدّت نوریّه و تقدّم و تأخّر اولیت و اولویّت
است. و همه به خاطر این است که من خودم را بالاتر
می‌بینم و می‌گویم: من اوّل! او می‌گوید: نه، من
اوّل! من از **السابقون السابقون** هستم! آن وقتی که ما
خدمت آقا بودیم تو کجا بودی؟! تو در شکم مادرت
بودی پس ما مقدّمیم! بابا جان! اینها که به تقدّم و
تأخّر کاری ندارد! اینها یک [دسته] مسائل دیگر
است. [بعد دوباره می‌گوید:] نه ریش ما سفیدتر
است! جوجه برو پی کارت! همه این حرف‌ها از
کثرات است. به شما قول می‌دهم که اگر از مقام
هو هویت پایین بیاییم کثرت شروع می‌شود، تا به
این دعوایها برسد. منتها بعضی از کثرات، کثرات
نوریّه است که حجاب‌های نور است و بعضی از
کثرات، کثرات ظلمانی است که همین دعوایها و

حجاب‌های نفسانی را شامل می‌شود. **أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ!** ما خودمان بدتر از همه در این مسایل گیر کردیم!

تلمیذ: آیا تشخّص به معنای تحقّق، و مواقع کثرات به معنای امتیاز است؟

استاد: هیچ فرقی بین تمیّز و تشخّص و تخصّص نیست. البته می‌توانیم امتیاز را از آثار تشخّص بدانیم؛ یعنی وقتی یک شیء متشخّص شد، تبعاً از مابقی امتیاز دارد، حالا یا امتیاز به فصل دارد یا امتیاز به نوع دارد، یعنی امتیاز به جنس دارد. ولیکن تشخّص و تخصّص خیلی با هم فرق ندارند.

تلمیذ: تشخّص یک امر ذاتی است.

استاد: امتیاز هم یک امر ذاتی است، در ذاتی بودن فرقی نمی‌کنند. لیکن ما سراغ علّت می‌گردیم که علّت تشخّص چیست؟

تلمیذ: وقتی ذاتی شد دیگر علّت نمی‌خواهد؟

استاد: بله، آن وجود قبل از تشخّص، منبسط است و تعین ندارد و قابل اشاره نیست و مرتبه و رتبه ندارد و دیگر علّت و معلول معنا ندارد. تمام اینها در وقتی است که آن عقل فعّال بخواهد تحقّق خارجی پیدا کند؛ آنجا است که این اوصاف بر آن حمل می‌شود که آیا مثلاً عقل فعّال بالاتر است یا عقول

مفارقة؟ و اینکه کدام جنبه علی دارند؟

طرح دو نوع از تشخّص در مراتب وجود

تلمیذ: آیا خود آن مطلق بودن، برایش تشخّص نیست؟!

استاد: در بحث روزهای قبل عرض کردیم که

یک وقت وجود بنفسه و بحقیقته تشخّص دارد که

این تشخّص واجب‌الوجود است، یعنی

واجب‌الوجود در مقام هوهویتیّتش تشخّص دارد؛

چون **الشیء ما لم یتشخّص لم یوجد** و چون

واجب‌الوجود، وجود است و **اصل الوجود** و

موجود بذاته مستغنی از غیر است پس نفس وجود،

موجب تشخّص و موجودیّت خودش است که از آن

صرف نظر کردیم. حالا سراغ مراتب پایین‌تر

می‌رویم و می‌گوییم: تشخّص مراتب طولیه به

چیست؟ آنها جنس، فصل، صورت، ماده، وضع،

سایه و... ندارند پس به چه چیزی تشخّص دارند؟

بالآخره آیا وجود خارجی دارند یا ندارند؟ حتی آنچه

در خواب می‌بینیم هم وجود خارجی دارد؛ منتها

وجود خارجی مثالی ولی بالآخره تشخصی دارد،

[من باب مثال] وقتی شما زید بن ارقم را در خواب

می‌بینید، می‌گویید: دیشب زید بن ارقم را در خواب

دیدم نه قصاب یا بقال یا کوزه‌گر محله را. پس این

تشخیص را در خواب احساس می کنید و حکمی بر آن حمل می کنید و ترتیب اثر می دهید، به دنبالش در بیداری می روید، شما را راهنمایی می کند که این کار را بکن و این کار را نکن؛ اینها به خاطر تشخیص خارجی است و خیال نیست. اینها مربوط به عالم مثال است.

آیا بالاتر از عالم مثال هم تشخیص داریم یا نداریم؟ بله، داریم. همه این مسائل کلیه و بدون صورت که به ذهن شما وارد می شود. [من باب مثال] همین مسائل ریاضی که مسئله کلیه بدون صورت است، هم تشخیص دارد. شما در ذهنتان احساس می کنید که چنین قضیه ای در ذهن شما انجام شد یا نشد؟ در حالی که صورت ندارد. شما یک قضیه ریاضی را بدون صورت در ذهنتان حل می کنید، یک قضیه جبری و یک معادله را در ذهنتان حل می کنید بدون اینکه بگویید آن معادله صورت دارد. یا [من باب مثال] بدون اینکه در ذهن شما زنی یا فرزندی بیاید و بدون اینکه حسن و تقی و یا شخص دیگری بیاید، صرف یک قضیه کلیه می آید؛ این دیگر

صورت مثالی ندارد و این مافوق مثال است و مربوط به ذهن شما است.

حالا بالاتر می‌رویم، آنچه مربوط به عقول است و مربوط به عوالم ربوبی است و آنچه مربوط به عقول مفارقه و مفارقات نوریه است، همه اینها تشخصات خارجی دارند، منتها این تشخصات خارجی صورت و ماده و جنس و فصل و امثال ذلک [نیستند].

تلمیذ: تشخص همان تحقق است؛ حالا آیا آن تحقق با تعین است یا بدون تعین؟

استاد: تحقق، بدون تعین معنا ندارد. تعین واجب‌الوجود عین تحقق و عین وجود او است، تعین او عین ماهیت اوست. «الحق ماهیته انیته»^۱ ماهیت یعنی تعین ماهیتش که همان انیتش است، همان عین خارجی، واقعیتش هم همین است. اصلاً عین خارجی، فقط ذات حق است.

تلمیذ: پس این بحث مراتب باید جمع بشود. بحث تشخص هم به همان علت فاعلی برگردد و بگوییم: این همان ظهور حق است که در هر مرتبه‌ای ظهور پیدا کرده است؟

استاد: ما همین را می‌گوییم. ظهور حق به جای خودش محفوظ است اما این ظهور حق مراتبی دارد و بالأخره حق در مظاهر مختلف جلوه‌گر شده است.

^۱ رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۹۶.

آیا شما از آدم زیبا خوشتان می‌آید یا از آدم زشت؟
 در اینجا نمی‌گویید: این حق است بلکه می‌گویید:
 من این را می‌خواهم! اینکه می‌گویید: من این را
 می‌خواهم، یعنی این مظهر از آن مظهر امتیاز دارد و
 این تشخّص با آن تشخّص افتراق دارد. چون ذوق
 سلیم و طبع لطیف و ظریف سرکار عالی و متعالی
 فیض آسا اقتضا می‌کند که چون خودتان جمیل
 هستید و یحبّ الجمال [هستید] لذا به آن جمیل
 رغبت بیشتری دارید. ما اسم تمام اینها را تعین،
 امتیاز، تخصّص، تشخّص و یا تحقّق می‌گذاریم. بله،
 در اینکه اینها ظهورات حق هستند حرفی نداریم
 منتها ظهورات حق مختلف هستند؛ یا ظهور حق در
 مرتبه نور است یا ظهور حق در مرتبه ظلمت است یا
 ظهور حق در مرتبه عقل یا ظهور حق در مرتبه نفس
 یا ظهور حق در تجرّد محض است، یا ظهور حق در
 ماده محض است که همان صورت و ماده است. مثلاً
 آجر ظهور حق است، آن مثل نوریّه هم ظهور
 حق‌اند.

تلمیذ: وقتی علّت تشخّص، مرتبه است، پس علیّت به چه معنا است؟! درحالی‌که
 می‌گویند: تقدّم و تأخّر است!

استاد: به این جهت می‌گویند که بالأخره در

سلسله طولیه، علتی برای تحقق خارجی نیاز است. آیا ظهور حق بدون رتبه معنا دارد؟ امکان ندارد که حق، ظهور در مقام علیّت باشد ولی علت متقدّم بر معلول نباشد. بنابراین، آنچه موجب تشخّص خارجیِ علت شده، تقدّم آن بر معلول است؛ یعنی اگر بین علت و معلول یک لحاظی بکنیم قطعاً می‌بینیم که علت باید در مرحله مافوق باشد و معلول در مرحله پایین باشد. این مافوق بودن علت برای تشخّص است. این مربوط به خود وجود خارجی است.

دیدگاه نهایی استاد در باب علت تشخّص

اما آنچه به نظر حقیر می‌رسد این است که یک وقت بحث حکایت و مرآتیت عوارض متشخّص است و یک وقت بحث علیّت تشخّص است و آنچه که علت برای تشخّص است. اگر در مثال بخار دقت کنیم می‌توانیم به این مطلب برسیم. وقتی که این بخار از زمین تصاعد پیدا کرده و به سمت بالا حرکت می‌کند دارای یک سری علل و عوامل و شرایط و مقارناتی است که آن علل و عوامل و شرایط و مقارنات و مصاحبات، آن دخان یا بخار

را در هر مرحله‌ای به صورت خاص و به تشخّص خاص درمی‌آورند. یعنی وقتی که یک ابر از سطح دریا تصاعد می‌کند این بخار دارای یک سری عوامل و خصوصیات و یک نوع استعدادهای ذاتی و جوهری است که به واسطه آن استعدادها و مواد و جوهر و ثقل و خفتی که در بخار وجود دارد و بر حسب خصوصیتی که دارد [از سطح دریا] تصاعد می‌کند، با توجه به آن علل و آن شرایط در یک مرتبه قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که امکان صعود از آن مرتبه به مرتبه بالاتر وجود ندارد إلا اینکه آن شرایط تغییر پیدا کند. یعنی هوا، برودت، خود آن خفّت و ثقالت آن بخار و گرمای شمس و بادهای دست به دست هم می‌دهند و این [بخار] را در این مرتبه نگه می‌دارند؛ وقتی در این مرتبه نگاه داشتند آن وقت ما آنها را مشاهده می‌کنیم، درحالی که قبل از آن، مشاهده نمی‌کردیم، ما زمین و آسمان را فقط تار می‌دیدیم، این تاری به خاطر این است که بخار دارد به سمت بالا می‌رود. اما زمانی ما این بخار را مشاهده می‌کنیم و به عبارت دیگر، [زمانی] این بخار تعین و تشخّص

پیدا می کند و قابل اشاره حسیّه می شود که آن شرایط باعث شوند که این بخارها به صورت یک اجتماع دربیایند.

پس علّت برای تشخّص رتبه شد یا علل و عوامل؟ آن علل و عوامل خارجی، علّت تشخّص است نه رتبه. وقتی آن علل و عوامل خارجی، این را در آن رتبه نگه داشت آن موقع کشف می کنیم که این بخار باید در این رتبه باشد تا اینکه تشخّص پیدا کند. یعنی رتبه، کاشف و حکایت و اماره برای تشخّص است نه علّت آن. علّت نیست! علّت، آن نسبت و ارتباط بین علّت و معلول است. این گونه نیست که چون علّت بالاتر است پس علّت برای معلولی است. اقتضای ذاتی علّت، تأثیر گذاشتن در معلول است و چون اقتضاء ذاتی دارد کشف می کنیم که باید بالاتر باشد. بالاتر بودن، یک جنبه نسبی است. وقتی یک شیء جنبه علیّت نسبت به معلول داشت و این جنبه علیّت را اعمال کرد و معلولی از آن به وجود آمد، این اقتضاء ذاتی علّت در معلول است که موجب تعین معلول و تحقّق خارجی و به وجود آمدن عین خارجی معلول است. وقتی که این گونه شد، عقل

می گوید: تا یک شیء در مرتبهٔ اقوائیت از شیء دیگر نباشد نمی تواند تأثیر کند و تا یک شیء در مرتبهٔ مافوق از شیء دیگر نباشد نمی تواند مؤثر باشد. لذا همیشه می بینید که مرد جنبهٔ فاعلی دارد، چون همیشه در رتبهٔ مافوق از زن قرار دارد.

یک وقت ما به شیراز داشتیم می رفتیم دیدیم که مهماندار هواپیما دائماً می گوید خانم ها و آقایان، شب بخیر، صبح بخیر و از این چیزها. یا مثلاً یک ربع مانده به شیراز، و از این قبیل امور، صندلی او جلوی ما بود و ما هم گاه گاهی با ایشان می خندیدیم، وقتی خواستیم پیاده شویم - گفتم: آقا! چیزی در دل من عقده شده است - حالا، همه مردم هم ایستاده اند -. این همه گفتید خانم ها و آقایان؛ آخر مگر ما مردها آدم نیستیم، آخر مگر ما مردها هم دل داریم، یک بار هم بگو، آقایان و خانم ها او هم گفت: آقایان و خانم ها. یک مرد ریش تراشیده ای هم بود، گفت: حاج آقا! قربان دهانت بروم. یک خانمی هم از این حرف بدش آمد و گفت: نه! خیر. گفتم: هر چه می خواهید بگویید؛ آقایان که بالای

خانم‌ها هستند.

بنابراین آن علّت اصلی که موجب تشخّص وجود منبسط در مراتب مختلف می‌شود، جعل است. جعل است که علّت برای تشخّص خارج است. منتها آن جعل، اگر به علّت تعلّق بگیرد، تقدّم و تفوّق و شدّت را از آن انتزاع می‌کنیم و اگر آن جعل به معلول تعلّق بگیرد، تأخّر و ضعف و تأخّر جوهری و تجرّد جوهری و امثال ذلک را از آن انتزاع می‌کنیم. پس علّت تشخّص، جعل و همان مشیّت است، و تمام آنچه مرحوم آخوند ذکر فرموده‌اند از مراتب، رتبه، تقدّم و اعراض، جنبه مرآتیت دارند و حکایت و آیات برای تشخّص هستند، نه علّت تشخّص.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

اصطلاحات درس

۱. شئون ذاتیه وجود: مراتب و تعینات جدایی ناپذیر از خودِ حقیقت وجود.
۲. مراتب طولیّه وجود: سلسله مراتب عمودی علی، اشد و اضعف در برابر مراتب افقی وجود.
۳. اتّحاد هوهوی: این همانی مطلق وجودی، مخصوصاً در مراتب عالی یا در مورد حق.
۴. اعراض لابشرط / اعراض بشرط لا: دو نحوه لحاظ عقلی اعراض که در امکان حمل آنها بر موضوع یا استقلال آنها تأثیرگذار است.^۱
۵. وجود منبسط: حقیقت ساری و گسترده وجود که تعینات را می پذیرد.
۶. تقدّم رتبی: تقدّم ناشی از مرتبه وجودی که خود، عامل تشخّص در سلسله طولی تلقّی شده است.
۷. جنبه حکایی / مرآتیت عوارض: دیدگاهی که اعراض را نه علّت، بلکه کاشف و آینه تشخّص می داند.

^۱ دقت شود که کاربرد خاص این بیان از اصطلاح، فقط در این بحث است.

۸. عقول مفارقه / مفارقات نوریّه: موجودات

کاملاً مجرد و نوری در سلسله مراتب هستی.

۹. انّیت: تشخّص خاص و وجود فردی، به ویژه

برای مجردات یا به معنای "هستی ویژه".

۱۰. مقام هو هویت: مقام ذات احدیت و

این همانی مطلق.^۱

۱۱. مثل نوریّه: صور و الگوهای نوری و مجرد

موجودات در عوالم بالاتر.

^۱ این یک اصطلاح کاملاً تخصصی عرفانی-فلسفی است.